

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته‌های روزمره ام

## تأملی بر چگونگی موارد میهن پرستی و ملی گرایی در کشور

### مشخصه اوضاع کنونی در بستر حرکت‌های منطوقی خصوصیات رشد اجتماعی و انکشاف سیاسی

توسعه دموکراتیک دولت متمرکز  
تحلیل مفهوم "کشمکش‌های ملی"  
ضوابط ویژه جنگ قومی - ملی  
بررسی مسایل ستراتیژی ملی

درس‌آغاز، با تذکر مختصر در مورد، یادآور باید شد که بسیاری هاجنین می‌پندارند که اصلاً ملی‌گرایی از بدیهیات بوده و بنابراین هر فردی باید به ملیت خویش افتخار نماید. در اول امر، نمی‌خواهم و در آرزوی آن نیز نمی‌باشم تا در مورد فوق تبصره و تذکری داشته باشم و اما مسلماً، تجربه کشورهای موفق این بوده که ملت‌های شان را بر بنیاد جغرافیا یا تمدن ساخته‌اند، نه بر بنیاد قومیت خاص، در این مورد آرزو مندم تا از منظر دیگر و باب دیگری وارد بحث شوم. مسأله را از تعریف ملی‌گرایی آغاز می‌نمایم:

**ملی‌گرایی** یا همان ناسیونالیسم به معنی و مفهوم باور به ملیت می‌باشد. ملیتی که مفهوم تاریخی دارد. از ملی‌گرایی اصولاً بمثابه نوعی از آگاهی جمعی که به عضویت از ملت بودن تعلق دارد، نام می‌برند. این آگاهی اغلباً موجب حس وفاداری و دلبستگی، غیرت و تعصب نسبت به افتخارات ملی - فرهنگی مانند نژاد، تاریخ و تمدن، قدرتمندی‌های مختلف، زبان، سنن، عادات، ادیان و... می‌شود. این دلبستگی‌ها گاه در رشد افراطی موجب بزرگنمایی مبالغه‌آمیز و برتری اعتقادی و نوعی غرور ملی و حس برتری نسبت به دیگر ملیت‌ها می‌شود. ملی‌گرایی بمثابه آرمان و هویتی برای ملل همیشه مورد توجه و عنایت بوده است و همچنان بهانه‌ای بوده برای افتخار به هویت تاریخی خود.

**میهن پرستی** اصولاً با ملی‌گرایی به اشتباه گرفته شده و یا باهم یکی پنداشته می‌شود. میهن پرستی یا میهن دوستی مفهومی است در عرض ملی‌گرایی و حاکی از عشق و علاقه مردم به میهن (وطن) و آمادگی جهت هرگونه فداکاری و پاسداری از استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و همچنان دفاع از هویت ملی و فرهنگی آن سرزمین. میهن پرستی در حوزه افراطی خود شوینیسیم نامیده می‌شود که به مفهوم ایمان و غیرت کورکورانه و غیر عقلانی نسبت به شکوه و افتخارات ملی و میهنی و نفرت از رقبای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... است. مهمترین مسأله اینست تا میان میهن پرستی و ملی‌گرایی فرق قایل گردید.

در نیشته حاضر سعی بعمل آمده تا بعد بین المللی مسأله ملی افغانستان کنونی در سطح منطقه و بصورت همزمان با مطالعه و بررسی قوم‌نگاری ملیت‌های مختلف ساکن در قلمرو افغانستان و بررسی مراحل

تاریخ اجتماعی - سیاسی کشور عزیز مورد تدقیق و مطالعه قرار داده شده و مجموعه ای از موضوعات مربوط به مسأله ملی در افغانستان حاضر بررسی همه جانبه گردد.

واقعیت های تاریخی سده بیستم و موجودیت موارد عیدیه، این فرصت را میسر می سازد تا به تکمیل تصویر وضعیت مسأله ملی و بررسی همه جانبه آن در افغانستان، بخصوص پس از تصویب نخستین قانون اساسی کشور مبادرت ورزید. موجودیت منابع و مأخذ های معتبر در مورد، چنین امکانی را فراهم می نماید تا تحلیل هایی در عرصه مناسبات قومی و نژادی بخصوص در مرحله اقتدار دولتی و تمرکز قدرت سیاسی در کشور طی سده هژدهم در عصر سلطنت امیر عبدالرحمن خان انجام گیرد.

نیاید فراموش نمود که مسأله رشد ناسیونالیسم پښتون های کشور ما آنهم طی سال های ۴۰ سده ۲۰ در در صفحات نشریات ملی کشور به خوبی منعکس گردید. در یکی از جمله نشریات یادشده که در هر سه ماه یک مرتبه اقبال چاپ و نشر می یافت، در نخستین شماره سال ۱۳۲۵ مطالب یادشده فوق به چاپ رسید. در مطلبی که از آن تذکر بعمل آمد، همچنین این مسأله یادآوری گردیده که مرور جنبه های حیات فرهنگی افغانستان را از بررسی و مطالعه میراث های تاریخی و فرهنگی کشور ما باید آغاز نمود.

قابل یادآوری می باشد که در دوران سلطنت محمد ظاهر شاه در کشور، بصورت نسبی، جراید، روزنامه ها و نشریاتی به نشر رسیده که در شماری از آنها به تذکراتی در مورد مسأله ملی پرداخته و در باره مسایل کلان کشور، تبصره ها و یادداشت هایی که حاوی مطالب و موضوعاتی در مورد تعلقیات ها و مناسبات و نسبت های قومی - ملی بود، نیز به چاپ می رسید. طی سال های ۱۳۵۸ و ۱۳۶۲ در افغانستان سرشماری که حاوی اطلاعاتی در مورد قومیت و یا زبان مادری از پاسخ دهندگان بود، نمونه برداری شده که در نتیجه، قابلیت اطمینان از داده ها در مورد ترکیب قومی جمعیت در افغانستان تقویه گردید.

حوادث و اتفاقات دهه اخیر در افغانستان، تغییرات قابل توجهی در موقعیت و وضعیت قومی - نژادی در کشور وارد نمود. تغییرات یادشده چه در توافق تعیین حدود جغرافیایی و چه در تعداد مردم و باشندگان مقیم در آن تأثیرگذار واقع گردید. جنگ در کشور ما، متأسفانه به تعداد یک میلیون تن از هموطنان ما بخصوص اهالی ملکی کشور را که بر نرخ رشد کلی نفوس نیز تأثیر گذار می باشد، به کام مرگ فرو برد. نیاید فراموش نمود که از همان آغاز فعالیت ها و حرکت های جنگی در کشور، مهاجرت های گروهی هموطنان ما به خارج از محدوده بود و باش قبلی آنها آغاز و حتی در کشورهای همجوار افغانستان نیز مسکن گزین گردیدند. بعدها در تفاوت و تمایز با عشایر فعلی، به تعداد ۳،۷ میلیون نفر از محلات قبلی بود و باش شان بیجا گردیده و همچنان به تعداد قابل توجهی از مهاجران افغان به پاکستان و ایران و تعداد اندکی هم به کشور چین سرآزیر گردیدند که بدین ترتیب، رقم مجموعی مهاجران کشور، بیشتر از پنج میلیون نفر را تشکیل می داد که عمدتاً در خارج از اراضی کشور بود و باش اختیار نموده و بمثابة فاکتور همیشگی و دیموگرافیکی مهاجرت محسوب می گردیدند. قابل یادآوری می باشد که در کنار مهاجرت ها به خارج از محدوده افغانستان، عده ایی از هموطنان ما در داخل کشور نیز مهاجر گردیده و از محل اصلی بود و باش خود بیجا گردیدند.

این مسأله قابل تذکر می باشد که در طول مدت زمان تداوم جنگ و برخوردهای مسلحانه، بیشترین تعداد باشندگان مناطق پښتون نشین کشور به پاکستان مهاجرت نمودند، طبیعتاً، تعدادی از هموطنان مناطق مختلف کشور ما نیز به دلیل نزدیکی فاصله و آشنایی های فرهنگی و تعلقات مذهبی و زبانی به کشورهای همجوار افغانستان از جمله به ایران، تاجیکستان و ازبکستان نیز مهاجر گردیدند، اما باید خاطر نشان ساخت که با وجود آنکه بخش هایی از کشور تحت کنترل و تسلط نیروهای مخالف دولت قرار داشت، تعداد اندکی از هموطنان تاجیک کشور تحت تأثیر مهاجرت ها قرار گرفتند، آنها که در صفحات شمال کشور بود و باش دارند، در ارتباط با برخوردهای مسلحانه در کشور، موضعگیری آرامتری را اتخاذ نمودند. خاطر نشان باید نمود که عده ایی از هموطنان مهاجر تاجیک ما بخصوص در پاکستان با مشکلات مختلفی دست و پنجه نرم نمودند که مشکل زبانی آنها و عدم همکاری قبایل و موجودیت روابط سنتی و عشایری در این

عرصه را می توان یادآور شد. اما در پایان سال های ۸۰ سده ۲۰، درکنار سایر ملیت های کشورما، به تعداد هموطنان تاجیک ما نیز افزایش قابل ملاحظه ای به مشاهده رسید. با این جمع بندی می توان به نتیجه گیری های مهمی نایل گردید. تعداد مجموعی باشندگان کشوری مدت زمان متذکره مطابق احصائیه های داده شده در حدود بیشتر از ۱۱ - ۱۲ میلیون نفر تخمین گردیده بود. بنابر برخی آمارهای موجود، پښتون ها در مقیاس سایر گروه های نژادی و قومی موجود در کشور، اکثریت نفوس کشور را تشکیل می دهند (۴۲-۴۵ درصد نفوس مجموعی کشور)، ملیت ها و سایر اقوام موجود کشور نظر به فیصدی در رده های بعدی قرار دارند.

روابط و مناسبات قومی در کشورما بر بنیاد موقعیت جغرافیایی و فاکتورهای تاریخی- سیاسی، اجتماعی- اقتصادی همراه با رشد و انکشاف در عرصه های حکومتداری و موارد موثر بر روابط و مناسبات قومی مردمان ساکن در اراضی کشور مورد بررسی قرار می گیرد. قابل یادآوری می باشد که مناسبات ژئوفیزیکی و شرایط اقلیمی که تشکیل دهنده نحوه مناسبات و روابط باشندگان سرزمین مورد نظری باشد، در نوع خود بر خصوصیات همکاری های متقابل مردمان در محدوده حاکمیت کشور عزیزما نیز اثرگذار محسوب می گردد، حاکمیتی که از همان نخستین مراحل پیدایش و تشکیل آن، ملیت های کشور با موجودیت نژادهای مختلف، زبان ها و لهجه های متفاوت و درجات و سطوح مختلف رشد اجتماعی - اقتصادی و اما همراه با مشترکات قومی در ساحت اقتدارش متحد گردیدند.

باید یادآوری نمود که شرایط آسیایی و مشخصات زمانی، عدم تناسب در اسکان اهالی در محلات و آن بخشی از اراضی که قدرت درانی ها بر آنها حاکم بود، بخودی خود انزوای مناطق بود و باش اهالی را سبب گردید. ضعف مدیریت در مورد مهاجرت ها سبب پیدایش و تعدد بازارهای جدیدی گردید. طی سده ۱۹، فاکتورهای جیوفیزیکی و جیوپولیتیکی در نوع خود، نقش عمده و اساسی را در تبدیل افغانستان به دولت حایل و تعیین مرزهای سیاسی که سبب جدایی و مشخص شدن اجتماعات نژادی گردید، ایفا نمود. همچنان قابل یادآوری می باشد که زبان عامیانه بمنظور افهام و تفهیم در افغانستان، توسط فاکتورهای سیاسی معین و مشخص گردید. در این دوره تاریخی است که "شیبانی ها" در اوایل سده ۱۶ و نیمه نخست سده ۱۸ عرض وجود می نمایند. نباید فراموش خاطرما گردد که سلسله شیبانی ها، مغول ها و صفوی ها در اصل سلسله مراتب رهبری دولت ها در مجموعه ای که افغانستان کنونی وجود دارد، نقش بس قابل ذکری ایفا نمودند. در داخل قوم پښتون برنامه های مورد نظری عرض وجود نمود که در نوع خود، اهمیت آن نه در ارتباط به ارتقای موقعیتش در سیستم های سنتی قبیلوی بلکه در نحوه روابط و مناسبات با خانواده صفوی نهفته بود.

درانی ها به رهبری احمدشاه درانی به تشکیل دولت پرداختند، در دولت متذکره مسوولیت ها و وظایف قابل ذکر و عمده نظامی و ملکی را خان ها و ملک های منتسب به قوم و قبیله درانی عهده دار بودند، نظم و سلسله مراتبی که حتی شاه هم قادر به برهم زدن و نقض آن نبود. نخستین دهه موجودیت حاکمیت سیاسی جدید، با پذیرفتن اصل تفکیک قومی و استفاده از گروه های نامبرده بمثابه ابزار استعمار داخلی سپری گردید. عملیات تهاجمی و سرکوبگر در باره اقلیتهای قومی به سیاست رسمی دولتی مبدل گردیده و چنین وضعیتی الی اواسط سده ۲۰ همچنان ادامه داشت. تبعیض در قبال اقلیت های قومی در کلیه عرصه های زندگی و سعادت بی سابقه ای کسب نمود. تبدیل شدن چنین وضعیت بمثابه مشخصه جامعه افغانی به اشکال و انواع مختلفی، از جمله در سیاست مالیه دهی گروه های مختلف باشندگان کشور، به بارز ترین نحوه ای انعکاس یافت. تداوم سیر حوادث در این مقطع به نحوه ای انجام پذیرفت که عده ای از دهقانان زیر بار مالیات و قرضه های کمر شکن، زمین های شان را رها نموده و بمثابه دهقانان مزدور در خدمت ملاکان و خان ها قرار گرفتند، شرایط اینچنینی در اثر تشدید اختلافات قومی و طبقاتی در جامعه افغانی عرض وجود نمود. در این مورد نباید ضد و نقیض گویی های درانی ها و غلجایی ها را فراموش نمود که در نتیجه چنین مخالفت

هامیان قبایل پښتون نامبرده، انفکاک و جدایی میان آنها را سبب گردیده و در نتیجه، زمینه ها و امکانات ایجاد وحدت ملی توسط نخبه ها را سلب نمود.

طی آخرین ربع سده ۱۹، حرکت هایی بمنظور انجام و بسر رساندن اقداماتی مبتنی بر تبعیض قومی سرعت حاصل نمود. مبتکرین آغاز چنین پروسه ها بصورت یک کل، براستعمار بریتانیا حساب باز کرده دولت ساخته شده نیز بدنبال دستیابی به اهدافی بود که تحکیم مرزهای پیچیده افغانستان، سرکوب مخالفان محلی و استفاده و بهره برداری از اراضی جدید بدست آمده، خصوصیات اکتسابی برنامه ریزی شده اهداف آنرا تشکیل می داد. نباید فراموش نمود که استعمار تا کنون سعی بر تعیین یک مکان ژنیتیکی در این ویا آن منطقه نموده تا با استفاده از آن به اهداف مورد نظرش که همانا تفکیک اعضای جامعه ما بر اساس نژاد ویا قومیت بوده، نایل گردیده و ملیت های ما را از این طریق در تقابل و رویاروی قرار دهد. اما خوشبختانه که چنین برنامه هایی تا کنون نقش بر آب گردیده است.

در ختم سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰، با پیدایش نشانه هایی از مناسبات نوین در جامعه افغانی، میان افشار مختلف اجتماعی و بخصوص میان روشنفکران کشور، ایدئولوژی ناسیونالیسم افغانی عمدتاً بر بنیاد زبان شکل گرفت. در مجموعه کلیه اقدامات وسیعی و تلاش ها ولی در مورد تغییر سیاسی در کشور و یا در مورد تکوین تغییرات ژرف اقتصادی و اجتماعی، اصلاً سخنی در میان نبود.

ناسیونالیسم که بر بنیاد ایده ملیت واحد قرار دارد، بصورت ناهمگونی در بستر اقتصاد عقب مانده و بدنه تقسیم بندی نژادی و مذهبی جامعه ما جا گرفت. مطابق خصوصیات متذکره، تداوم ناسیونالیسم افغانی توسط نخبگان تک قومی حاکم در کشور صورت عملی بخود اختیار نمود، اما بقایای آگاهی قبیلوی در دوران خود و ارتباطش با پیوندهای خویشاوندی و تباری در جریان حوادث کشور بوضاحت کامل بمشاهد می رسد. در ارتباط مسأله متذکره، ذکر این مسأله شایان توجه می باشد که تناقض سیاست های عمومی عصر نهضت امانی بمنظور ترویج ایده ناسیونالیسم در جامعه افغانی منجر به بحران عمومی در کشور گردید. نباید فراموش نمود که در اقدامات و حرکت هایی که منجر به اغتشاشاتی به رهبری حبیب الله کلکانی علیه نهضت امانی گردید، اکثریت تاجیکان کوه دامن و کوهستان، نقش عمده و رهبری کننده ای را بر عهده داشتند. در این مورد می توان بخوبی مسأله تقابل و رویارویی های نژادی چندین ساله را که در بسیاری از جهات با حقایق مذهبی داخلی جامعه افغانی با هم گره خورده بود، بمثابه پیش شرط قیام محسوب نمود. نادرشاه با استفاده ابزاری از اصل ملیت و نژاد و بکارگیری شعارهای ملی و ناسیونالیستی، حبیب الله کلکانی را بمثابه غاصب مراجع قانونی کشور معرفی نمود.

در دوره حاکمیت نادرشاه، بیش از هر زمان دیگر از ابزار شوونیسم پښتون ها استفاده بعمل آمد، در این دوره سعی گردید تا ایدئولوژی ملیت پښتون را بمثابه طرز فکر حاکم در جامعه که در بر گیرنده افشار مختلف می گردد، معرفی نموده و قشر روشنفکر و کارمندان دولتی نیز ناگزیر به پذیرش آن بودند. همچنان در این دوره تبلیغات وسیعی در مورد اصل و ریشه آریایی پښتون ها سازماندهی گردیده و براه افتید. در کنار موجودیت مسایل و واقعیت های متعدد، یکی هم اینکه سوال ملیت بمفهوم واقعی کلمه، در بسیاری از مواقع، اصل موجودیت و بقای افغانستان را با خطرات غیر قابل پیشبینی مواجه نموده است. اما نباید فراموش کرد که برجسته نمودن ملیت واحد و جداگانه و در عین زمان، کم اهمیت جلوه دادن ملیت های دیگر موجود در کشور که بخشی از جامعه را تشکیل داده و در بود و نبود کشور با سایرین درد و درک مشترک دارند، جفا در حق آنها بوده و طبعاً عواقب ناگواری در پی خواهد داشت.

طی یک دهه صدارت محمد داود در کشور، تلاش صورت گرفت تا با استفاده از فضای موجود سیاسی، مشکل پښتونستان برجسته گردیده و موضعگیری دولت در قبال مسأله متذکره مشخص و معین گردد. ریفرم هایی در عرصه نظامی سبب تقویه اردو در امر دفاع از استقلال ملی و حفظ تمامیت ارضی کشور گردیده و در امر تقویه پایه های حاکمیت سیاسی نیز ممد واقع گردید. اما کانون های اقلیت های ملی بصورت کل، بمثابه جوامع بسته باقی مانده و ترجیح می دادند تا با تکیه به قدرت موازی، امور خویش را بسر رسانند.

از پیامدهای ریفرم ظاهرشاه، یکی هم این بود که برای نخستین مراتبه، مسأله ملی کشور در جلسات پارلمان مطرح بحث قرار داده شد. طرح های موجود در این بخش، از تالار جلسات بحث و گفتگوی پارلمان به بیرون راه نیافته و در همانجا میخکوب گردید. در مقابل، عدم مساوات و نابرابری ملی از عرصه سیاست فرهنگی به بخش هایی از عرصه های سیاسی - اجتماعی نیز سرایت نموده و حتی اثرات خویش را بر سیاست های اقتصادی کشور نیز بجا گذاشت.

طی مدت زمان پنج ساله ریاست جمهوری محمد داود در کشور (۱۳۵۲-۱۳۵۷)، مناسبات و ارتباطات قومی و نژادی بصورت متضادی در جامعه مطرح گردیده و گرایش های مشخصی در زمینه به مشاهده رسید. از یکجانب محمد داود، شعار رفع نابرابری های اجتماعی را زمزمه می نمود و بدین منظور قانون اساسی جدید را نیز تهیه و تدوین نموده و برآزادی های مندرج در قانون اساسی سال ۱۳۳۳ تأکید می ورزید و از جانب دیگر، دموکراسی آن زمان، در نوع خود، میل بدست آوردن حاکمیت سیاسی را نیز جبران نموده و محمد داود در این دوره با تصاحب قدرت، احزاب سیاسی را غیرقانونی محسوب نموده و از چاپ و نشر روزنامه یا نشریه مخالف پالیسی های حکومت و دولت جلوگیری بعمل آمد. چنین وضعیت مختنق سبب شد تا طی سال ۱۳۵۷، اقداماتی علیه دولت صورت گرفته و در نتیجه منجر به سرنگونی محمد داود و ساقط گردیدن حاکمیت سیاسی در کشور گردد.

اکنون بمتابه ختم کلام و بصورت مختصر به بررسی اوضاع و احوال افغانستان معاصر پرداخته، عمده ترین نیروهای اجتماعی - سیاسی کشور را که در پروسه های اجتماعی میهن ما نقش داشته و اثرگذار می باشند، مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

چند قطبی شدن جامعه افغانی، بخصوص طی سال های پسین از رهگذر مسایل سیاسی در وجود ح.د.خ.ا از یکجانب و نیروهای مخالف آن از جانب دیگر تبارز نمود، در این میان از موجودیت مخالفت ها و ضد و نقیض گویی هایی موجود نژادی و قومی میان طرف های ذکر شده نیز نباید انکار ورزید. نزاع قومی و همچنان عدم موجودیت وحدت و یگانگی درونی قوم پښتون در تشکیل، ساختار و شیوه های فعالیت و عملکرد گروه بندی های سیاسی بوضوح کامل منعکس گردید.

در مخالفت ها و ضد و نقیض گویی های میان گروهی جناح های "خلق" و "پرچم"، عنصر ملی نقش بس عمده ای ایفا نمود. اما در ارتباط با موجودیت جناح های دست راستی متذکر باید گردید که مخالفت های جدی و عمده ای میان آنها نیز وجود داشت. این مسأله را نیز باید تأیید نمود که احزاب و دسته بندی های اسلامی که در پاکستان و ایران برای خویش جای پا تهیه دیده و در آنجا ها مستقر بودند، این واقعیت را از نظر دور نگه داشتند که مخالفت ها و تضادهای ملی بدون هموارسازی بسترهای تبلیغاتی و ایجاد ملت واحد مسلمان و تأسیس حزب واحد و یگانه اسلامی بمنظور انجام عملیات در اراضی کشور عزیز ما اصلاً ناممکن بنظر می رسید. ح.د.خ.ا که با شعارهای دموکراسی و عدالت اجتماعی بقدرت رسید، بمنظور انجام اصلاحات و رفع نابسمانی های جامعه، مطابق برنامه تدوین شده اش در صدد بازسازی ساختار اجتماعی - اقتصادی و سیاسی از جمله حل و فصل مسایل موجود در عرصه مناسبات قومی در کشور شده که سبب رفع تبعیض علیه اقلیت های قومی نیز می گردید، با تطبیق برنامه های مطرح شده در زمینه، برابری واقعی ملی در تمامی عرصه ها و بخش های زندگی اجتماعی در کشور تأمین، بهبود شرایط زندگی بخصوص در مناطق عقب مانده و دور افتاده مربوط به اقلیت های ملی مهیا و زمینه های زندگی آبرومندانه برایشان میسر می گردید. اجزای مرتبط در مورد را بمنظور تطبیق موفقانه برنامه های یاد شده باید ذیلاً برشمرد:

۱- صداقت و پشتکار در انجام اصلاحات؛

۲- فراهم آوری زمینه های اقتصادی و سیاسی بمنظور تطبیق عملی برنامه های مطرح؛

۳- و پیگیری در تداوم دگرگونی های پدید آمده.

اینک، کنون نبشته حاضر را به پایان رسانیده و اما این سلسله در آینده همچنان ادامه خواهد داشت.

پانزدهم ماه جولای سال ۲۰۱۷